



## نگاهی به مقاله «خدمت نا خواسته ولایت فقیه به سکولاریسم!» نوشته دکتر اسماعیل نوری علا

نویسنده و نظریه پرداز گرامی ما، دکتر اسماعیل نوری علا در بررسی و تجزیه و تحلیل محققانه «خدمت نا خواسته ولایت فقیه به سکولاریسم!» به نکات ظریفی اشاره کرده اند که بسیار جالب و آموزنده است. کاش صاحب نظران دیگر نیز در این زمینه ها نظرات خود را در اختیار علاقمندان و در معرض بحث و گفتگو قرار دهند. تاراه حلی مناسب برای مشکلاتی که ملت ایران با مسائل اعتقادی و اجتماعی خود دارند، پیدا شود و از این مخصصه ای که گرفتارش هستند نجات پیدا کند.

مسائل مطرح شده در این بررسی، بویژه در رابطه با مذهب مردم و متولیان آن که اکثراً مستند و متکی به رخدادهای تاریخی است، نکاتی وجود دارد که می بایستی بیشتر مورد توجه و تعمق قرار گیرد. خوشبختانه در رابط با این بررسی، جناب آقای سیامک مهر (۱) نگاه بسیار عالمانه و آموزنده ای به آن انداخته و مسائل مربوطه به روحانیت مذهب شیعه را با دقت و ظرافت خاصی بازشکافی کرده اند. من این نوشته را با لذت خواندم و بسیار هم آموختم. با سپاس از ایشان که این بحث را پی گرفته اند، لازم دیدم من هم به نوبه خود در این بررسی شرکت کنم و نگاهم را از زوایای دیگر به موضوعات مطرح شده ببندازم. - نخستین موضوعی که در این بررسی توجه مرا به خود جلب کرد، این بود که چرا در مقایسه کمال آتاتورک و کسانی مانند نادر شاه یا رضا شاه، تفاوت و اختلاف اعتقادات دو ملت ایران و ترکیه مد نظر قرار نگرفته است. می دانیم که مردم ترکیه اهل سنت و پیرو دینی هستند که پیغمبر اسلام آن را بر پا کرده است. حال آن که مردم کشور ما پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند که از دین اسلام مشعب شده و در حاشیه آن قرار دارد.

در توضیح مطلب فوق اشاره به این نکته ضروری است که اسلام به عنوان یک دین، همانست که اکثر مسلمانان (حدود ۹۰ درصد) از آن پیروی می کنند. این که ما آنها را به غلط و یا به عمد «مذهب سنی» می نامیم، درست نیست و دلیل موجهی برای این نامگذاری نداریم. این اکثریت، پیرو دین اسلامی هستند که از زمان پیغمبر آن تا به امروز رایج است. در مقابل مذاهب شیعه به فرقی اطلاق می شود که از دین اسلام منشعب شده اند. مانند مذاهب زیدیه، اسماعیلیه، اثنی عشری، علوی، وهابی، دروزی و غیره. این را هم می دانیم که در اکثر مذاهب منشعب از یک دین مسائلی مطرح می گردد که گاهی اوقات به کلی با آنچه در خود دین آمده در تضاد است، تا جایی که متولیان رسمی دین، این گونه مذاهب را خارج از دین خود می شمارند. چنانکه در دین اسلام هم از همان آغاز، مذاهب شیعه (منظور زیدیه و اسماعیلی و غیره است، نه دوازده امامی که در قرن سوم هجری با درگذشت حسن عسگری زیر بنای آن گذاشته شده است) از طرف خلفا و فقهای اسلام رافضی شمرده شده اند، یعنی خارج از دین. بگذریم از این که پایه گذاران مذاهب شیعه نیز همه مسلمانانی را که به مذاهب آنان نگروریده اند، کافر قلمداد کرده و ریختن خونشان را در بسیاری از موارد واجب شمرده اند. نمونه بارز این نوع برخورد را در زمان ایجاد حکومت شیعی اثنی عشری صفوی به یاد داریم. این نوع برخوردها تا به امروز هم رواج دارد.

پایه گذاران مذاهب شیعه اصولاً کار چندانی به دین اسلام نداشتند و به آن مانند وسیله نگاه می کردند. به عنوان نمونه پایه گذاران مذهب شیعه اثنی عشری، اصول سه گانه و احکام پنجگانه دین اسلام را گرفته و با اضافات و تغییرات، مذهبی بوجود آورده اند که به همه چیز شبیه است، مگر به اسلامی که محمد ابن عبدالله و اصحاب و انصار و جانشینانش به آن باور داشتند. به عبارت دیگر، خارج از تعارفات متداول، این مذهب با آنچه در اسلام به عنوان یک

دین آمده است، تفاوت و حتی مغایرت دارد. اگر نخواهیم این مذهب را در چارچوب دین اسلام، من درآوردی بنامیم، ناچاریم آنها را به گونه ای مسخ شده دین اسلام بدانیم. به منظور روشن شدن موضوع به این نکته نیز بایستی اشاره کرد که چهار مذهب اهل سنت، یعنی مالکی و حنبلی و شافعی و حنفی، مذهبی هستند که فقط در مسائل فقهی با هم اختلاف دارند نه در اصول و فروع.

اسلام بر سه اصل پایه ریزی شده است که همه ادیان توحیدی مانند دین یهود و مسیحیت نیز آن را قبول دارند. اما مذهب شیعه اثنی عشری با افزودن دو اصل «امامت و عدالت» به اصول اسلام، هم از نظر فلسفی و مکتبی میان خود و ادیان توحیدی فاصله ایجاد کرده است و هم خود را از نظر اعتقادی از جامعه اسلامی جدا ساخته است. در عین حال این شبهه را هم بوجود آورده است که پیغمبران شارع ادیان توحیدی، چه موسی و چه عیسی و چه محمد از بیان دو اصلی که مذهب تشیع بدانها دست یافته اند (امامت و عدالت)، غفلت، کوتاهی و حتی پنهانکاری کرده اند. در افزودن دو اصل به اصول دین اسلام در مذهب شیعه اثنی عشری و بخصوص اصل امامت، نکته بسیار مهمی وجود دارد که اگر به دقت مد نظر قرار بگیرد، سر منشاء اصلی پیدایش مذاهب شیعه و بویژه اثنی عشری روشن می شود. آن هم پرداخت وجوهات شرعی به امام و در غیابشان به نواب آنهاست. یعنی مسلمانان به جای این که خمس و زکات خود را به بیت المال که در اختیار خلیفه مسلمین و امیرالمومنین بوده، بپردازند، ملزم هستند این وجوهات را به امامان پرداخت کنند. امروزه هم که خوشبختانه مسلمین نه خلیفه و امیر و نه بیت المال دارند، پرداخت چنین وجوهاتی از میان رفته است. یعنی خمس و زکاتی که در دوران حکومت های اسلامی مانند خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس مرسوم بوده، با نبودن چنان حکومت هایی خود به خود منتفی شده است. به همین علت هم هیچ یک از مسلمانان کشورهای اسلامی چنین وجوهاتی را نمی پردازند، مگر پیروان مذاهب شیعه.

خمس که مطابق آیه مربوطه اش به عنوان یک پنجم «غنائم جنگی» محسوب که در زمان پیغمبر به ایشان و پس از او نیز از غنائم حاصل از جنگ ها به دارالخلافه پرداخت می شد، به علت پایان یافتن جهاد در راه خدا و گسترش اسلام موضوعیت خود را از دست داده است. زکات نیز مالیاتی بوده که مسلمانان به حکومت می پرداختند، و امروزه مردم مسلمان به دولت هایشان می پردازند.

اما در مذهب شیعه اثنی عشری با این که با وقوع غیبت کبری، دیگر امامی در کار و در دسترس نیست که وجوهات شرعی به او پرداخت شود، و جهادی نیز انجام نمی گیرد که غنیمتی حاصل گردد تا سهمی از آن برای امام پرداخت شود. با این وجود، متولیان این مذهب، می گویند که خمس، حق و حقوقی سادات (اولاد شریف پیغمبر اسلام) است که شیعیان بایستی آن را از در آمد خود بپردازند. یعنی بر خلاف گفته صریح پیغمبر اسلام که در آیات متعدد قرآن مانند آیه های ۲۹ سوره هود، آیه ۲۳ سوره شوری و آیه ۴۷ سوره سبا آمده است، مبنی بر اینکه پیغمبر اسلام از بابت رسالت خود از مردم «مزد» یا «حق الزحمتی» نمی خواهد، آخوندهای شیعه خمس در آمد مردم را برای فرزندان دختری او می گیرند و معتقد هستند تا دنیا دنیا نیست شیعیان بایستی این پول را به عنوان «حق اشتراک» شیعهگری به متولیان این مذهب بپردازند تا اولاد شریف پیغمبر اسلام (سادات) در مضیقه نباشند.

با این توضیحات مختصر، باز می گردیم به موضوع مورد بحث و می گوئیم: اگر آتاتورک توانست دین را از حکومت جدا و سکولاریسم یا لائسیسم را در ترکیه مستقر کند، بدان علت بود که اهل تسنن بابت دین داری خود پولی (حق اشتراکی) پرداخت نمی کردند. حال آنکه مردم ایران از بابت مسلمان و پیرو مذهب شیعه بودنشان، دست کم سالیانه یک پنجم از در آمدشان را به شریعتمداران خود می پردازند. پرداختی که در هر سال سر به میلیاردها می زند و دریافت کنندگان این وجوهات نیز در برابر هیچ کس حتی پرداخت کنندگان آن حساب پس نمی دهند. به قولی، دیروز که امام زمان در غیب صغری بود، وجوهات را عثمان بن سعید روغن فروش، اولین نایب خاص امام زمان و ابداع کننده مذهب شیعه اثنی عشری در خیک روغن حضورشان می برد. امروز هم که آن حضرت در غیبت کبری هستند، گویا علمای اعلام و آیات عظام که نواب عام ایشان هستند، این وجوهات را طی حواله های بانکی، از طریق سوئیس و انگلستان و فرانسه و آلمان و غیره، به حساب امام واریز می کنند!

بی شک، دریافت کنندگان این وجوهات با این درآمد سرشار و بدون حساب و کتاب به راحتی می توانند صاحب نفوذ و اقتدار گردند، مردمان متعصب و قشری و انسانهای فقیر و درمانده و افراد شرور را به دور خود جمع کنند و در مقابل حکومت ها بیایستند و از قوانین دولتی به عنوان مغایرت با شرع انور سرپیچی کنند. از اینرو، باید قبول کرد تا زمانی که چنین امتیازی در دست آخوندها باشد، و مردم بی خبر نیز یک پنجم دسترنج زندگی خود را به آنها بپردازند، هیچ کس با هیچ یک از شیوه های متداول و شناخته شده در عالم نمی تواند جلو دخالت آنها را در سیاست و حکومت بگیرد.

اگر کمال آتاتورک توانست دین را از حکومت و سیاست دور سازد، تنها به خاطر همین یک اختلاف بزرگ بین اهل تسنن و تشیع بوده است. دلیل عدم موفقیت نادر شاه و رضا شاه هم علاوه بر این که خود این بزرگان در نیمه کار هر یک به سببی از صحنه خارج شدند، حضور همین آخوندهای خمس بگیر بوده است نه چیزی دیگر.

برای پایه گذاری و نهادینه کردن جدایی دین از حکومت و سیاست اولین قدم این است که تکلیف پرداخت و دریافت وجوهاتی از قبیل «خمس و سهم امام و غیره» روشن شود. یعنی با آگاهی دادن به مردم، آنها را از پرداخت این وجوهات بر حذر داشت و منبع درآمد بی حساب و کتاب آخوندها را خشکاند. اگر به هر تدبیر و وسیله ای جلوی این درآمد که به جیب آخوندها ریخته می شود، گرفته شود، خود به خود معرکه آخوندی تخته میشود و مردم هم از دست این طایفه بیکاره، خود خواه و بی ثمر نجات پیدا میکنند.

نکته دیگری که لازم است در باره اش بحث شود، بخش پایانی این بررسی و نظر شخصی جناب دکتر نوری علا است، آنجا که اشاره می کنند :

« لذا، از نظر من، حکومت آینده ایران، با همهء سختی هائی که مردم ما از سازمان مذهبی مخلوق حکومت ولایت فقیه کشیده اند، به هیچ وجه نباید - مثل نادر شاه افشار - دست به انحلال این سازمان و متفرق ساختن دینکارانش بزند، بلکه باید دقیقاً در عین حفظ اش، از آن فقط در راستای حل مسائل شرعی مردم و تنظیم امور آخرتشان استفاده نماید و در مقابل، راه دخالت دینکارانش در سیاست را ببندد. این در واقع می تواند بخشی از سیاست کلی دولت آینده در مورد همهء تشکلات دینکاران مذاهب مختلف ایران باشد و یک بار برای همیشه مسئلهء مشکل و نالازم «مذهب رسمی» را نیز حل کند.»

گفتنی است که شرایط امروز ما با شرایط روزگاری که نادر شاه بر سر کار آمد، تشابهات زیادی دارد. به عبادت دیگر اوضاعی که باعث به قدرت رسیدن نادر شاه و از میان رفتن سلسله صفوی شد، همین گونه بود که امروز در مملکت ما جاری است. می دانیم که در اواخر حکومت سلسله صفوی قدرت آخوندهای شیعه به جایی رسیده بود که در عمل حکومت را آنها اداره می کردند و هر چه می خواستند انجام می دادند. آنها آنقدر به مردم بخصوص اهل سنت ظلم و ستم روا داشتند که در نهایت افغانها شورش کردند و کار به جایی رسید که شاه سلطان حسین تاج سلطنت را با دست خود بر سر محمود افغان گذاشت. در آن روزگاران ندانم کاری آخوندها، آن چنان عرصه را بر مردم ایران تنگ کرده بود که لازمه اش ظهور نادر مردی چون نادر شاه افشار بود.

خوشبختانه پیش از او، افغان ها به قدر کافی آخوند کشی کرده بودند که دست کم تهمت آخوند کشی به گردن نادر شاه نیفتاد. اگر نادر در کارش موفق نشد و نتوانست سایه شوم آخوندها را از سر مردم ایران کم کند، ناپیستی آن را به نادرست بودن برنامه اش گذاشت. چنانکه عملکرد آخوندهای دوران قاجار نیز رضا شاه را بران داشت که نفوذ و اقتدار آنان را با گرفتن حق آموزش و قضاوت و اوقاف و غیره کم کند و معرکه ریا و تزویرشان را به هم بریزد. این که با تبعید این پادشاه برنامه های او نیز نا تمام ماند، دلیل نادرستی برنامه او نبود.

امروز هم که ما شاهد تکرار وضعیت پایان سلسله صفوی و قاجار هستیم و آن هم به نوع بسیار بدترش، چاره ای نداریم که برای یک بار تکلیف مردم و مملکت را با این طایفه روشن کنیم. پس از پرداخت یک چنین غرامت سنگین و غیرقابل جبرانی که از ناحیه آخوندها متحمل شده ایم، ناپیستی با چنین رهنمودهایی، راه حلی برای بقای این طایفه ارائه کنیم، بلکه باید به دنبال راه چاره ای باشیم که مردم و مملکتمان را برای همیشه از شر این طایفه و علل و اسباب قدرت یابی آنها نجات دهیم.

با نشان دادن راه کار برای بقا و زنده ماندن این طایفه که ماهیتشان برای همگان روشن است، مار در آستین پروراندن است. به این بهانه که مبادا کسانی مانند نادر شاه و رضا شاه پیدا شوند و بخواهند این طفیلی های جامعه را به تنگنا بیاندازد و با انحلال و پراکنده کردنشان به حرفه خرافه فروشی و جور و جفایشان خط بطلان بکشند، نمی بایست اشتباهات گذشته را تکرار کرد.

این را هم به خوبی می دانیم که حل مسائل شرعی مردم و تنظیم امور آخرت آنها، ربطی به آخوندها ندارد. اهل سنت که بیش از نود درصد مسلمانان جهان را تشکیل می دهند، چنین تشکیلاتی ندارند، با این همه به حل مسائل شرعی آنان و تنظیم امور آخرتشان نیز لطمه ای وارد نشده است. چرا ما باید فکر کنیم که با نبودن آخوند، مسائل شرعی و تنظیم امور آخرت ما لنگ می شود یا تعطیل می گردد؟

ما چنین سخنانی را مکرراً از زبان آخوندهای معمم و مکلا در داخل و خارج از کشور شنیده ایم و می شنویم و به همین دلیل آن را هم یک فریبکاری و ترفند تازه آخوندی می دانیم. بنابراین، چه لزومی دارد که همان کلمات را از زبان و قلم اندیشمندان و فرزندگان خود تکرار کنیم و هیزم به تصور در حال خاموش شدن آخوندها بریزیم.

تا روزی که آخوندها با پول مردم (خمس و سهم امام و رد مظالم و غیره) پولدار و پروار می شوند، دست از سیاست بر نخواهند داشت. ممکن است به شیوه ای که جناب دکتر نوری علا ارائه داده اند، این طایفه چند صباحی از ترس انتقام جویی مردم، سر در لاک خود فرو برند، اما به مجردی که گرد فراموشی به حافظه مردم نشست و اوضاع را بر وفق مرادشان دیدند، مانند ۱۳۵۷ از نو و این بار با ترفند دیگری وارد معرکه و میدان خواهند شد و باز همان آتش است و همین کاسه.

مشکل مردم ایران با آخوندها مربوط به امروز و دیروز نیست. اگر تاریخ این مملکت را ورق بزنیم، می بینیم از روزی که با حمایت ترکان صفوی پای این طایفه از جبل امل و حله و بحرین و احساء و به دنبالش از هند و عراق

و لبنان و غیره به ایران باز شد، بیشترین و بزرگترین مصیبت ها - از ناحیه همین طایفه - بر سر مردم ایران فرود آمده است.

پادشاهان این سلسله با مشکلاتی که با شیعه کردن ملت ایران بوجود آوردند، صدها هزار ایرانی را یا قتل عام کردند و یا از مملکت فراری دادند و بعد هم جنگ هایی بود که در تمام دوران سلطنت آنها میان ایران و عثمانی بر پا بود که شرح آنها مثنوی هفتاد من کاغذ است. چنانکه به گذشته نزدیک نگاه کنیم، بایستی به جنگهای ایران و روس و جدا شدن بخش بزرگی از خاک ایران نظری بیاندازیم. جنبش مشروطیت و داستان شیخ فضل الله نوری و همپالگی هایش را به یاد بیاوریم. در قضیه ی ملی شدن صنعت نفت نظرم را به عملکرد امثال کاشانی ها و نواب صفوی ها بدوزیم. آخرین نسخه ای هم که آوندها برای این مملکت پیچیده اند - که خود ما ناظر و شاهد آن هستیم - همین انقلاب ۵۷ است. با این تفصیل، آیا می شود باز هم به این طایفه اعتماد و اطمینان کرد و برای بقای معرکه شان به دنبال راههای چاره گشت؟

نه! ترحم بر پلنگ تیز دندان، ستم کاری است بر گوسفندانی از سنخ مردم شیعه ایران که باز هم با این رهنمودها وسیله ای ساخته ایم برای این که کماکان مردم بیگناه کشورمان را به دندان های تیز و زهر آلود آوندها بسپاریم. به قطع یقین این بار هیچ ایرانی به هیچ بهانه ای ما را نخواهد بخشید. به نظر من بهتر است هرگز چنین نسخه هایی برای ملت ایران و نسل های آینده نپیچیم که در آن صورت همه لعن و نفرین هایی که از طرف اکثریت جامعه ایران به سوی روشنفکران پیش از انقلاب روان است، به سوی ما حواله خواهد شد، چون گناه ما بیش از آنها خواهد بود. چرا که آنان به قول خودشان آوندها را آن طور که باید نمی شناختند، ولی ما چه؟ ما که در سی سال گذشته آنها را با پوست و گوشت و خون خود لمس کرده ایم و به خوبی به ماهیتشان پی برده ایم و نتیجه اعمالشان را به چشم می بینیم. به اعتقاد من هر نوع مدارا با این طایفه، ظلمی است به خود و خانواده و مردم سرزمینمان و بخصوص نسل های آینده.

با این همه، من هم در حد معرفت اندک خود به عنوان یک ایرانی که سالیان درازی در باره آوندها مطالعه و تحقیق و تعمق کرده ام، مسائلی به نظرم رسیده است که آنها را برای نجات از این مخمصه به پیشگاه ملت ایران و بخصوص صاحب نظران میهنم عرضه می دارم. امیدوارم که دوستان اهل نظر به این توصیه ها هم توجه کنند و اگر لازم و صلاح دیدند این نوع راه کارها را بررسی کرده، پیروراندند و به نسل کنونی و نسلهای آینده ارائه نمایند. رسالت تاریخی ما ایرانیان از وطن رانده شده این است که یک تکلیف قطعی و منسجم و کارساز برای این مشکل اساسی کشورمان پیدا کنیم. لزومی ندارد که بخواهیم راه کاتولیک ها را الگو و سرمشق خود قرار دهیم که شیوه کار آنها به گذشته های دور بر می گردد. لازم است ما نیز با توجه به سنگینی مصیبت هایی که در طول تاریخ از طرف آوندها کشیده ایم، راه کار خودمان را پیدا کنیم و به انجام برسانیم. ضمن این که حیف است از این موقعیت فعلی و استثنایی بهره نگیریم و با مدارا کردن با آوندها از شرشان آسوده نگردیم.

به نظر من آنچه را که می بایستی در فردای سقوط رژیم آخوندی، حکومت آینده انجام دهد عبارت است از :  
 ۱- روشن کردن مردم در باره موضوع خمس و سهم امام و غیره با باز شکافی این مفاهیم از زوایای گوناگون با تکیه بر کتاب و سنت و احادیث معتبر و علوم عقلی. بعد هم هشدار دادن به مردم که حاصل دسترنجشان را بیهوده به هر آخوندی با هر اسم و عنوانی نپردازند. به آنهایی هم که از نظر اعتقادی دوست دارند، سهمی از در آمدشان را در امور خیریه صرف کنند، می توان توصیه کرد که خودشان و به تشخیص شخصی به حاجتمندان کمک کنند. نه این که پول بی زبان خود را به دست مشتکی آدم شاید بپسارند، به کسانی که حتا حاضر نیستند نوع مصرف دریافتی های خود را برای مردم روشن کنند! اگر این کار عملی گردد، بدون شک بزرگترین سلاح آوندها از دستشان گرفته می شود و اینطور هم گله وار هر حقه بازی به دنبال شغل مفتخوری آخوندی نمی رود. در نتیجه این حرفه غیرمفید و بی ثمر خود به خود تعطیل یا در محدوده ای متوقف می شود.

۲- اوقاف و امور وقف را از دست شریعتمداران بیرون بکشیم و آنرا در اختیار سازمانی که وابستگی به دین و مذهب نداشته باشد، بسپاریم تا خیرات مردمان خیرخواه به جای این که به جیب گشاد آوندها ریخته شود، صرف امور عام المنفعه مانند ساختن دبستان و بیمارستان و کتابخانه و ایجاد کار برای بیکاران و غیره گردد.

۳- امر قضاوت را به کلی از دست این طایفه بیرون بکشیم و به جای احکام شرعی مانند حد و قصاص و سنگسار و غیره، قوانین مملکتمان را همانند ملل متمدن کنونی، با قوانین مدنی مدرن اداره کنیم.

۴- آزادی های پذیرفته شده حقوق بشر را تماماً سر لوحه قوانین کشورمان قرار دهیم و بویژه آزادی عقیده و مذهب را محترم بشماریم. مردم را آزاد بگذاریم که دین و مذهب خودشان را داشته باشند. یعنی مذهب رسمی برای کشورمان منظور نکنیم.

۵- پوشیدن لباس غیر معمولی را به عنوان حرفه روحانی ممنوع اعلام کنیم. یعنی هیچ کسی به هیچ عنوانی اجازه نداشته باشد به عنوان شریعتمدار لباس آخوندی به تن کند و در انظار مردم بدان وسیله برای خود حق و حقوقی غیر از دیگران قائل گردد. شغل آخوندی مانند مشاغل دیگر است. اگر قرار باشد که صاحبان هر حرفه ای مانند حرفه

آخوندی لباس خاصی بپوشند، آنگاه بایستی بقال و عطار و مُرده شو و قبر کن و نانوا و سبزی فروش و قصاب و نجار و غیره هم لباس خاص خودشان را بپوشند. از آن گذشته چه کسی و کدام پیغمبری گفته یا در کدام یک از کتب آسمانی آمده است که برای حل مسائل شرعی مردم، مثنی آدم گردن کلفت با لباس گل و گشاد من در آوردی در جامعه حضور پیدا کنند و برای خودشان حق و حقوقی و رای دیگران قائل شوند؟!

۶- مراسم عقد و طلاق را نیز مانند همه کشورهای متمدن امروزی به شهرداریها بسپاریم. کسانی هم که به هر علتی علاقمند به خواندن صیغه عقد به زبان عربی در پیوند زناشویی خود هستند، همین کلمات را یکی از بستگانشان به لفظ جاری سازد. چون در هیچ کجای قرآن و احادیث معتبر نیامده است که از دواج یا طلاق بایستی توسط آخوند انجام بگیرد. از آن گذشته دو فردی که می خواهند با هم زندگی مشترک تشکیل بدهند بایستی به معنی عقد و پیمانی که با هم می بندند آگاه باشند. چه لزومی دارد من ایرانی و همسر ایرانی ام پیمان زناشویی مان به زبان عرب جاری گردد!

۷- مراسم خاکسپاری مُردگانمان را هم بدون حضور آخوند برگزار کنیم. چون یک مُرده نه نیازی به نماز میت دارد و نه احتیاجی به تلقین. خاکسپاری به این روش در حال حاضر در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور رواج پیدا کرده و انجام می گیرد و همگان هم از آن راضی و خشنود هستند. بخصوص اینکه بسیاری از ایرانیان پس از روی کار آمدن رژیم آخوندی، از بستگان خود می خواهند که در مراسم خاکسپاری آنها آخوندی حضور پیدا نکند. بی شک اگر در مراسم خاکسپاری بجای این که آخوندی در باره مُردگان هزار ساله و ذکر مصیبت آنان صحبت بکند، در باره سجایای اخلاقی و خدمات انسانی متوفای سخن گفته شود، بسیار مناسب تر خواهد بود و به یقین بازماندگان مُرده هم بیشتر احساس رضایت و خوشحالی خواهند کرد.

۸- به جای عزاداری های مدام برای بیگانگان و گریه و زاری برای مُردگان هزار ساله عرب، بایستی مردم را به شادی و فرح فرا بخوانیم. ملتمان را از غم و غصه خوردن به حال دیگران بخصوص کسانی که هیچ رابطه احساسی و عاطفی و معنوی با ما ندارند پرهیز دهیم تا شادی و شادمانی میان ملت ما رواج پیدا کند و از این حالت اندوهبار و عزادار بودن همیشگی بیرون بیائیم.

۹- به جای رفتن به زیارت قبور مُردگان که هیچ ثمری برای دنیا و آخرت ما ندارد، از ملتمان بخواهیم که به مسافرت های گردش و تفریحی و آموزشی بروند. دنیا را تماشا کنند و پیشرفت های کشورهای متمدن را ببینند تا رفاه و آبادی و آزادی آنها را الگوی کشورشان سازند و برای آبادی سرزمینشان مثل همه ملل متمدن تلاش کنند.

۱۰- برای مشکلات خود از قبیل بیماری و کار و معیشت زندگی و غیره، به جای عبادت و دعا و نذر کردن، این نیازهای خود را از دولتی که مسئول امور کشورمان است، «طلب کنیم و بگیریم». سعی کنیم خود نیز در هر شغل و سمتی که هستیم به درد مردم برسیم تا کسانی که نیازمند هستند، دست تمنا به دامن خدا و پیغمبر و امام دراز نکنند و بدان سبب مثنی آخوند فریبکار خود را واسطه آنها با مردم قلمداد نکنند.

با سپاس از دکتر اسماعیل نوری علا که با مطرح کردن یکی از مشکلات بزرگ مردم کشورمان به من این فرصت را دادند که در پی بررسی بسیار محققانه ایشان و همینطور نوشته عالمانه جناب سیامک مهر، این چند خط را با دانش اندک خود بنویسم و به ایشان و هم میهنانم تقدیم کنم. با این امید که صاحب نظران دیگر نیز این گونه مباحث را تا نتیجه گیری و دست کم آگاهی رسانی به هم میهنانمان دنبال کنند.

پاریس - مرداد ماه ۱۳۸۷

هوشنگ معین زاده

(۱) جناب سیامک مهر در ترجمه آیه ۴۱ سوره انفال متنی را در نوشته خود آورده اند که درست نیست. به نظر من ایشان این متن را از ترجمه مفسرین شیعه برداشته اند. چون خمس به یک پنجم از حاصل دسترنج مردم تعلق نمی گیرد، بلکه به یک پنجم از غنائم جنگی مربوط می شود. به همین علت هم هیچ یک از مسلمانان بااستثنای شیعیان اثنی عشری پس از پایان یافتن حکومت های اسلامی (خلافت) و انجام نگرفتن جهاد در راه خدا و گسترش اسلام، خمس نمی پردازند.

به نقل از سایت :

<http://www.newsecularism.com>

<http://www.moinzadeh.com>

e-mail : moinzadeh@gmail.com